

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

.....  
(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

.....  
(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)



جلسه‌ی پنجم  
(هدایت از منظر قرآن کریم)

# (آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

---

هر مذهب و مکتب و اندیشه و رویکردی،  
برای **(هدایت)** انسان،  
تعریفی دارد و برای دسترسی به امر **(هدایت)**،  
مسیر و هدفی را معرفی می‌کند.



قرآن کریم نیز،  
خود را **(کتاب هدایت)** معرفی می‌کند،  
و برای دسترسی به امر **(هدایت)**،  
مسیر و هدفی را معرفی می‌کند.

گرچه قرآن  
هدایتگر عموم مردم است،

---

اما برای بهره بردن از  
(هدایت ویژهی قرآن)  
صفت (تقوا) لازم است.



کسی که دارای صفت **(تقوا)** است،  
از **(هدایت ویژه قرآن)** بهرمنند می‌شود.

---

و **(تقوا)**، به معنای **(مُراقِبَه)** است،  
و **(متقی)** کسی است که:  
**(اهل مراقِبَه است)**

انسانی که از مسیر انسانیت خارج نشده است،  
بدون این که پیامی از جانب دین دریافت کند،  
به کمک سه ترازوی **(فطرت و عقل و قلب)**  
می‌یابد که:

---

باید اهل **(مراقبه)** باشد،  
و نباید به هیچ کس و هیچ چیز شری برساند.



این خصوصیت،  
مرتبه‌ی نخست (مراقبه) است.

---

اما (مراقبه) درجات دیگری هم دارد،  
و سیر انسان،  
متوقف بر این درجه از (مراقبه) نیست.



سیر انسان،

در دسترسی پیدا کردن به **(باطن عالم)** است،  
و کسی که **(اهل مراقبه است)**،  
به حقیقتی به نام **(غیب)** پی می‌برد.

---

و **(متقی)** در اثر **(مراقبه)**،  
به **(غیب)** ایمان می‌آورد.

(متقی) در اثر (مراقبه)،

متوجه می‌شود که:

---

(حقیقت دیگری در پس پرده‌ی عالم هست)

حقیقتی به نام (غیب) که:

آن را تجربه می‌کند ولی به درستی نمی‌شناسد.



سخنش این است که:

---

کیست این پنهان مرا در جان و تن  
کز زبان من همی گوید سخن  
این که گوید از لب من راز کیست  
بنگرید این صاحب آواز کیست



و قرآن کریم  
این (غیب) را (الله) معرفی می‌کند،  
و با توصیف او دری تازه از هدایت  
به روی (متقی) باز می‌کند.

(الله ظهور هويت پنهان است).

(هويت پنهان عالم)، در کسوت (الله)،

فوران می کند و عالم پدیدار می گردد.

---

(الله)

(هويت حقيقي)

(تمامي صفات موجود در عالم است)



(الله) سبحانه و تعالی؛

(مصدر و منبع جوشش هر هویتی است)،

هر صاحب هستی، هستی خویش،  
و هر هویت داری، هویت خود را از (الله) می‌گیرد.

همه هیچند هیچ اوست که اوست  
که همه هستها ز هستی اوست



# (ادامه‌ی سخن)

کیست این پنهان مرا در جان و تن  
کز زبان من همی گوید سخن؟  
این که گوید از لب من راز کیست  
بنگرید این صاحب آواز کیست؟  
در من این سان خود نمایی می‌کند  
ادعای آشنایی می‌کند  
کیست این گویا و شنوا در تنم؟  
باورم یا رب نیاید کاین منم!  
متصل‌تر با همه دوری به من  
از نگه با چشم و از لب با سخن!

خوش پریشان با منش گفتارهاست  
در پریشان گوئیش اسرارهاست  
گوید او چون شاهی صاحب جمال  
حسن خود بیند به سرحد کمال  
از برای خودنمایی صبح و شام  
سر برآرد گه ز روزن گه ز بام  
با خدنگ غمزه صید دل کند  
دید هر جا طایری بسمل کند  
گردنی هر جا درآرد در کمند  
تا نگوید کس اسیرانش کمند



قدم پائی  
شرح پیام (اتَّقُوا اللَّهَ)

در طول جلسات گذشته گفتیم:  
واژه‌ی (تقوا) به معنای (مُراقِبَه) است.

---

( اتَّقُوا اللَّهَ )

به معنای (مُراقبت کردن از الله) است.  
اما مقصود از (مُراقبت کردن از الله) چیست؟

---

پاسخ این سوال در شرح حقیقت (الله) است.



در شرح حقیقت (الله) گفتیم:

---

(الله) سبحانه و تعالی؛  
(مصدر و منبع جوشش هر هویتی است)،

---

هر صاحب هستی، هستی خویش،  
و هر هویت داری،  
هویت خود را از (الله) می‌گیرد.



به بیان دیگر،

**(الله)** سبحانه و تعالی حقیقتی است که:

---

**(هستی همگان از اوست)**

**(بقاء این هستی هم از اوست)**

---

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و (اتَّقُوا اللَّهَ) یا (مُرَاقِبَتِ كَرْدَنِ اَزِ اَللهِ)

قرار دادن این اصل

در (تمام جنبه‌های زندگی) است.

---

(اتَّقُوا اللَّهَ)

(در تمام جنبه‌های زندگی)

آثار عملی به همراه دارد.



(تقوا) یعنی (مراقبت)

---

و (اتَّقُوا اللَّهَ) یعنی (مراقبت از الله)



## (مراقبت از الله)

یعنی مراقبت از همان منشئی است که:

---

باید دائماً در تمامی لحظات زندگی،  
و در تمامی حرکات و سکنات،  
به منشئیت او توجه داشت،

(فقط به او دل بسته)

(و فقط از قطع توجه او خوف داشت)

(مراقبت از الله) همان حقیقتی است که:

اساس دین اسلام بر آن استوار است.

---

نام این حقیقت (توحید) است؛  
و کسی که به این حقیقت باور دارد،  
و آن را در زندگی خویش جاری می‌کند،  
(مُوحِد) است.

و موحد کسی است که:

---

مانند سایر مردم زندگی می‌کند؛  
و از تمامی اسباب استفاده می‌کند؛

---

ولی به هیچ کس و هیچ چیز  
غیر **(الله تعالی)** دل نمی‌بندد.



(موحد، در مسیر اسباب حرکت می‌کند)

اما می‌داند:

(اسباب، مسبب و مدبری دارند)

---

به (مسبب و مدبر) توجه دارد؛

و تسلیم و خاضع امر اوست.

نتیجه‌ی این رفتار توحیدی، یعنی:

**(استفاده از تمامی اسباب)**

ولی به هیچ کس و هیچ چیز

غیر **(الله تعالی)** دل نبستن این است که:

---

دارای دو رذیله‌ی اخلاقی که:

منشأ بسیاری از رذایل دیگرند، نیست؛

**(ترس / طمع)**



## (ترس و طمع)

منشأ بسیاری از رذایل دیگرند.

---

در ذهنتان لیستی از رذایلی که:  
از این دو صفت سرچشمه گرفته‌اند،  
تهیه کنید.



(پا بر روی حق گذاشتن)  
(نگفتن حق در جایی که باید سخن گفت)  
(سکوت کردن در موضع سخن)  
(سخن گفتن در موضع سکوت)  
(چاپلوسی کردن / دروغ گفتن)  
(عدم روراستی)

(دستبرد زدن به بیت ائمه مسلمین)  
(نشستن در جایگاهی بدون شایستگی)  
(کنار زدن افراد شایسته)  
(دزدیدن منافع دیگران)  
و .....

---

آیا رذیله‌ای را می‌شناسید که:  
منشأ آن **(ترس و طمع)** نباشد؟

ولی موحد به هیچ کس و هیچ چیز  
غیر **(الله تعالی)** دل نبسته؛

---

و به احدی غیر از **(الله تعالی)** **(طمع)** ندارد؛  
و از احدی غیر از **(الله تعالی)** **(ترس)** ندارد.



تمامی این گفتگو،  
در یک عبارت قرآنی جمع شده است:

---

(اتَّقُوا اللَّهَ)

(تقوا) یعنی (مراقبت)

---

و (اتَّقُوا اللَّهَ) یعنی (مراقبت از الله)

**(اتَّقُوا اللَّهَ / مراقبت از الله)** یعنی:

---

تمام تلاشم را برای کسب روزی می‌کنم؛  
ولی برای حفظ شغل،  
از مسیر تقوا خارج نمی‌شوم؛  
به احدی دل نبسته و به احدی طمع نمی‌کنم؛  
**(چرا که روزی دهنده الله است)**



(اتَّقُوا اللَّهَ / مراقبت از الله) یعنی:

---

اگر در جایی لازم شد سخن حق بگوییم؛

بگوییم و نترسیم از این که:

روزی ما را قطع یا جانمان را می گیرند؛

(چرا که روزی دهنده، و گیرنده و دهنده‌ی جان)

(الله است)

(اتَّقُوا اللَّهَ / مراقبت از الله) یعنی:

---

اگر در جایی لازم شد سکوت کنیم؛  
سکوت کنیم و نترسیم از این که:  
روزی ما را قطع یا جانمان را می‌گیرند؛

(چرا که روزی دهنده، و گیرنده و دهنده‌ی جان)  
(الله است)



**(اتَّقُوا اللَّهَ / مراقبت از الله)** یعنی:

---

اگر در جایی لازم شد جان و مال را بدهیم؛  
بدهیم و نترسیم از این که:

مال می‌رود یا جانمان را می‌گیرند؛  
چرا که **(الله)** است که:

جان و مال را می‌خرد و صد جان و مال می‌دهد.  
نیم جان بستاند و صد جان دهد



(اتَّقُوا اللَّهَ / مراقبت از الله) یعنی:

---

با شما هستم ولی:  
با (الله) سخن می‌گویم؛

---

از شما کمک می‌طلبم ولی:  
(الله) را مؤثر می‌دانم.

و در مسیر  
(انقوا لله / مراقبت از الله)

لازم است خالص شوم.

و (خلوص) به این است که:

---

اگر از شما کمک می‌طلبیم ولی:  
(الله تعالی) را مؤثر می‌دانم.



به هر دلیل که،  
شما یا هر سبب دیگری را از دست دادم،

---

**(در حال قلب من)،**

**(هیچ اضطراب و تزلزلی حاصل نمی شود)**

در این حال، در هر امر کوچک و بزرگی،  
(الله تعالی) را جستجو می‌کنم.

---

در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای  
ای ناموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای

در این حال، در هر امر کوچک و بزرگی،  
(الله تعالی) را جستجو می‌کنم:

---

در غمها و شادیهها در صحت و مرض  
در دارایی و نداری در عزت و ذلت



و (خلوص)  
در (سیر زندگی) به دست می آید.

در (سیر زندگی) اگر  
(امنیت، رزق و روزی، جایگاه اجتماعی و شغلی)،  
یا هر امکان دیگری که:  
برای زندگی از آن استفاده می‌کنم، به خطر افتاد؛

---

از (مدار توحید)،  
و توجه به (الله تعالی) خارج نمی‌شوم.

توجه کنید!

---

امنیت، به خطر افتاده است؛  
راه نجات، (پا گذاشتن بر روی حق است)

---

آیا از (مدار توحید)،  
و توجه به (الله تعالی) خارج می‌شوم؛  
و بر روی حق پا می‌گذارم؟



اگر از **(مدار توحید)**،  
و توجه به **(الله تعالی)** خارج نشده،  
و بر روی حق پا نگذاشتم،  
انتظار نجات از زندان و شکنجه و قطع روزی،  
و هر امر نگران کننده‌ی دیگری را هم ندارم؛  
چرا که هر یک از این امور:

---

**(خود، یک امکان تازه در مسیر تعالی است)**

راه فقط یک جمله است:  
(اتَّقُوا اللَّهَ)

و (اتَّقُوا اللَّهَ) یعنی:  
(عبور کنیم و به اسباب دل نبندیم)



آن نفسی که با خودی یار چو خار آیدت  
وان نفسی که بی خودی یار چه کار آیدت  
**آن نفسی که با خودی خود تو شکار پشهای**  
**وان نفسی که بی خودی پیل شکار آیدت**  
آن نفسی که با خودی بسته‌ی ابر غصه‌ای  
وان نفسی که بی خودی مه به کنار آیدت  
**آن نفسی که با خودی یار گناره می‌کند**  
**وان نفسی که بی خودی باده‌ی یار آیدت**  
آن نفسی که با خودی همچو خزان فسرده‌ای  
وان نفسی که بی خودی دی چو بهار آیدت



جمله‌ی بی‌قراریت از طلب قرار تست  
طالب بی‌قرار شو تا که قرار آیدت  
**جمله‌ی ناگوارشت از طلب گوارش است**  
**ترک گوارش ار کنی زهر گوار آیدت**  
جمله‌ی بی‌مرادیت از طلب مراد تست  
ور نه همه مرادها همچو نثار آیدت  
**عاشق جور یار شو عاشق مهر یار نی**  
**تا که نگار نازگر عاشق زار آیدت**  
خسرو شرق شمس دین از تبریز چون رسد  
از مه و از ستاره‌ها والله عار آیدت

پایان جلسه ی پنجم  
(هدایت از منظر قرآن کریم)

(توسلی به امیرالمؤمنین علیہ السلام)



نه مراست قدرت آن که دم، زنم از جلال تو یا علی  
نه مرا زبان که بیان کنم، صفتِ کمال تو یا علی  
شده مات عقل موحدان، همه در جمالِ تو یا علی  
چو نیافت غیر تو آگهی، ز بیانِ حالِ تو یا علی  
نبرد به وصف تو ره کسی، مگر از مقالِ تو یا علی

هله ای مُجَلِّی عارفان، تو چه مطلعی تو چه منظری  
که ندیده‌ام به دو دیده‌ام چو تو گوهری چو تو جوهری  
هله ای مولّه عاشقان، تو چه شاهی تو چه دل بری  
چه در انبیا چه در اولیا، نه تو را عدیلی و همسری  
به کدام کس مَثَلت زَنَم که بُود مَثالِ تو یا علی

چو عقول و افئده را نشد، ملکوتِ سرّ تو مُنکشف  
همه گفته‌اند و نگفته شد، ز کتابِ فضل تو یک الف  
ز بیانِ وصف تو هر کسی، رقمِ گمان زده مختلف  
فصحای دهر به عجز خود، ز ادایِ وصف تو معترف  
بُلغای عصر به نطقِ خود، شده‌اند لالِ تو یا علی



به می خُم تو سرشته شد، گل کاس جانِ سبوکشان  
به پیاله‌ی دلِ عارفان شده تُرکِ چشمِ تو می‌فشان  
ز رَحیقِ جامِ تو سرگران، سر سرخوشان، دل بیهوشان  
نه منم ز باده‌ی عشق تو هله مست و بی‌دل و بی‌نشان  
همه کس چشیده به قدرِ خود، ز می زلالِ تو یا علی

منم آن مجرد زنده دل که دم از ولای تو می‌زنم  
ره کوه و دشت گرفته‌ام قدم از برای تو می‌زنم  
به همین نفس که تو دادیم نفس از ثنای تو می‌زنم  
شب و روز حلقه‌ی التجا به در سرای تو می‌زنم  
نروم اگر بکشی مرا ز صف نعال تو یا علی

بنگر فؤاد شکسته را، به دَرَتِ نشسته به التجا  
اگرش پِرائی از آستان، گُند آشیان به کدام جا  
به سخا و بذل تو اش طمع، به عطا و فضلِ تو اش رجا  
ز پناهِ ظلِّ وسیع تو، هم اگر رود برود کجا  
که محیط کون و مکان بُود فلکِ ظلالِ تو یا علی